

اگر گویند ما نیز آنرا مشاهده کردیم راست و اگر نه سحر است دروغ
 از هر مسافر که بی پرسیدند خبر داد که ما نیز آنرا چنان دیدیم که مشاهده
 آید **و از آنکه گفت** که رسول صلی الله علیه و سلم رکانه بنی محمد زید
 دید فرمود که وقت نشد که ایمان آری میخواهی که بخوره بنمایم گفت
 آری نصف فلان درخت را بخوان تا باید رسول صلی الله علیه و سلم
 نصف آن درخت را بخواند آن درخت شکافت و یک نصف
 وی باید بعد از آن و بر گفت بارگه باز گفت و میان نصف
 دیگر منقل گفت راوی گوید که من آن درخت را دیدم که محل اتصال
 دو نصف می چون رشته درازی نمود چون رکانه آنرا مشاهده
 کرد گفت اینها را بنید آنم با تو گشتی میگویم اگر مرا بنیداری یک
 نیمه کو سفندان من از آن بود رسول صلی الله علیه و سلم و بر اینند
 یکبار دیگر رکانه طلب گشتی کرد باز بعضی از پس رسول صلی الله
 علیه و سلم گفت چون باورش سی جمه خواهی گفت گفت خواهی
 گفت رکانه را بنید جهت نصف تو سفندان و بر او قسم رکانه
 گفت ملک که مراد سوار می آید بگوی ای رسول صلی الله علیه و سلم

گفت دروغ چون گویم رکانه گفت تو سرگرد و غمگین
 پس مسلمان شد **و از آنکه گفت** که شبی دعا کرد که اللهم اغفر
 لاسلام یا حبی الرجلیین ایکن بعید من الخطاب و باقی اصل
 بن هشام چون باید دست بر عرضی الله عنه آمد و سلام آورد
و از آنکه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم شبی در میان
 بطین بخلمه تپه مشغول بود و قرآن میخواند نصف فقر از حقین
 بروی یکدشتند و قرآن استماع کردند بعد از آن چون بدی گفت
 باز همان فقر با کردی دیگر از حقین بسوی رسول صلی الله علیه
 و سلم آمدند و با علای مکه نزول کردند و یکی از ایشان بسوی رسول
 صلی الله علیه و سلم آمد و وی با اصحاب نشست بود فرمود که می باید
 که یکی از شما با من بیاید که در دل وی متقال ذره غل نموده است
 بن مسود رضی الله عنه رخاسیت مظهره رسول صلی الله علیه و سلم
 که برین بود و سید است که بر است با خود بر برد رسول صلی الله
 علیه و سلم با علای مکه بیرون آمد و خطی بگشت و عبد الله را
 گفت ازین خط بیرون بنامی دارم سحر نه ترا می عبد الله رضی الله

گفت رکانه